

مرگ در می زند

تألیف:

محمد جمال زهی

عنوان کتاب:

مرگ در می‌زند

نویسنده:

محمد جمال زهی

موضوع:

مواعظ و حکمت‌ها

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده
است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- ۱.....خبر
- ۳.....و آن روز خواهد آمد
- ۵.....هادم اللذات
- ۶.....اگر بگویند فردا خواهی مرد، چه می کنی؟
- ۸.....اولین شب قبر
- ۸.....اولین شب قبر، شب وحشت یا شب راحت
- ۹.....آیا تا به حال قبری دیده ای؟
- ۱۰.....مرگ
- ۱۲.....از مردگان پرسید
- ۱۳.....جزیره وحشت
- ۱۴.....تا کی غفلت
- ۱۷.....ای نفس
- ۱۹.....احوال غرق شدگان
- ۱۹.....ای مسکین غرق در گناه تو کیستی؟
- ۲۳.....ای ساکن فردای قبر، و ای انسان غافل
- ۲۴.....داستان ماهی کوچولو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سخن خود را با کسانی آغاز می‌کنم که در ادای نماز سستی می‌کنند، زکات را خسارت می‌پندارند، قرآن را مهجور قرار داده‌اند، دروغ را پیشه و حرفه‌شان کرده‌اند. بت‌های داخل را به عبادت گرفته‌اند. والدین را عاق شده‌اند، در دریای معاصی و گناه غوطه‌ورند، شب را بر موسیقی و تماشای فیلم و غفلت به خواب می‌روند و صبح نیز با این حالت از خواب بیدار می‌شوند. نماز صبح‌شان فدای شب زنده‌داری و جلسات عیش شبانه می‌شود. سخنم با غرق‌شدگانی است که نام فوتبالیست‌های دنیا، و روز تولد آن‌ها را از حفظ‌اند و از زندگی رسول‌الله ﷺ و اصحاب او غافلند. سخن با افراد غافل‌ی است که هم و غم خود را دنیای ناچیز قرار داده‌اند، سخن با بدعت‌گذارانی است که اسلام از آن‌ها بیزار و آن‌ها از اسلام به دوراند. سخن با افرادی است که با دست خویش دوستان را به خاک گور می‌سپارند و خود از گور و مرگ غافلند. سخن با مردان و زنانی است که لباس فاخر می‌پوشند و از لباس قبر فراموشند.

آری، با کسانی که برای زندگی دنیا توشه جمع می‌کنند و از زاد آخرت فراموش‌اند. از خشم‌بندگان می‌ترسند ولی از خشم‌خدای قادر و قهار غافلند، به قبر و عذاب او، به قیامت و احوال آن، به حساب و میزان، ایمان دارند ولی برای آن روز تلاش نمی‌کنند.

خبر

آیا شنیده‌ای؟؟؟ آقای ... تصادف کرده ...

نه!!!

متأسفانه فوت شده ...

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

افکار و سؤالات متعددی مرا تکان داد، راستی دوستم هفته قبل، نه، همین دیروز، با من بود، سالم و تندرست و الان کجاست؟
مرگ، عالم بعد از مرگ، سکرات، تهدیدات بعد از مرگ، بشارت‌ها، بهشت، جهنم، پل صراط، میزان، و ...

بعضی‌ها می‌گویند مرگ و سکرات سخت و شدید است و بعضی‌ها می‌گویند نه، مرگ چیزی نیست که از آن بترسیم. و برخی می‌گویند ما از مرگ نمی‌ترسیم ولی از اعمال خود می‌ترسیم و برخی دیگر کاملاً غافلند، گویا هرگز نخواهند مرد، ساختمان‌هایی را بنا می‌کنند، که تا ۱۰۰۰ سال استوار بماند.

به تفکر عمیقی فرورفتم راستی آن ثانیه و دقایقی که در قبر گذارده شوم، از تاریکی و ظلمت آن، از وحشت تنهایی، از اینکه مونس و رفیقی نخواهد بود، از سؤال نکیر و منکر، آیا می‌توانم جوابگو باشم؟، از قبر که حفره‌ای از جهنم یا قطعه‌ای از بهشت خواهد بود، از خانه‌ی زیبایی که باید ترک کنم، از خانواده‌ای که فراموشم می‌کنند و زندگی خود را بدون من ادامه خواهند داد، از فرزندانم که دارایی‌ام را چگونه و کجا مصرف می‌کنند.

آری! به دوستان عزیز می‌کنند که به خاطر آن‌ها عبادت خدا را ترک کرده، مال و وقت عزیز خود را با آن‌ها به تفریح و عیش و نوش گذراندم.

بعد از من چه خواهند کرد آیا هر روز به یاد من خواهند بود، برایم گریه خواهند کرد، یا مسخره‌ام می‌کنند. به منصب و مقام و کرسی خود که به دیگران واگذار می‌کنم، به مال و شهرتی که از این کرسی کسب کردم و از آن استفاده نکردم. به کودکانم که در آغوش خود آن‌ها را می‌گرفتم و بعد از امروز آغوش من برایشان باز نخواهد بود و خنده‌هایشان را نخواهم شنید و شادی و بازی آن‌ها را نخواهم دید.

به وقت و فرصت‌هایی اندیشیدم که به سادگی به هدر دادم و از آن‌ها برای امروز استفاده نکردم، به فرصت‌های طلایی، که باید نماز می‌خواندم، روزه می‌گرفتم، و به فرزندانم که باید به آن‌ها علم می‌آموختم و نیاموختم، به حقوقی که ضایع کردم و به جلسات غیبت و سخن‌چینی‌های خودم که نباید می‌کردم و به یتیمانی که باید کمکشان می‌کردم، ولی نکردم، به مسلمانانی که باید مشکلات آن‌ها را برطرف می‌کردم ولی اهمیت ندادم، به زنان و دخترانم، که می‌بایست حجاب و اسلام را به آن‌ها می‌آموختم و نیاموختم.

آری فرزندانم، جگرگوشه‌هایم، یا بهتر بگویم دشمن اموال و ثروتم که بعد از من آن‌ها را غارت می‌کنند و یک ریال آن را برای شادی روح پدرشان صدقه نمی‌کنند، شاید چند فحش نیز نثارم کنند که چرا ثروت بیشتری برایشان جمع نکردم. نمی‌دانم، دیگر به چه فکر کنم، به کارهایی که می‌توانستم انجام بدهم ولی ندادم.

به اموال و ثروتی که با قسم دروغ، فریب و کلاهبرداری جمع کردم، چقدر مصائب و مشکلات را برای جمع‌آوری آن‌ها به جان خریدم چقدر سرما و گرما را تحمل کردم. و اینک، دیگران بدون رنج و مشقت آن‌ها را صاحب می‌شوند، کاش می‌شد آن‌ها را نیز با من دفن می‌کردند. به تمام سال‌هایی

که گذشته، دقایقی که دیگر در دستم نیست، به جوانی و شادابی که داشتم، به موهای سیاه و چهره صاف و درخشان جوانی‌ام، که فریب آن‌ها را خوردم و گمان کردم که در جوانی، مرگ به سراغم نخواهد آمد.

نوار زندگی‌ام پیش رویم بود، همه اعمالم را می‌دیدم در همین افکار ناگهان از جا پریدم، بیدار شدم، و با خوشحالی خدا را سپاس گفتم، هنوز زنده هستم و وقت دارم تا به سوی پروردگارم رجوع کنم، بر گذشته‌هایم توبه کنم و مسیر زندگی خود را برگردانم به گونه‌ای که بر افکار گذشته‌ام افسوس نخورم.

و آن روز خواهد آمد

آری آن روز خواهد آمد که پرده‌های غیب را از جلوی دیدگانت کنار می‌زنند، ملک الموت با هیبت برای قبض روح تو نزول می‌کند، آری به آن لحظه بیاندهش که چون پلک‌هایت برای همیشه روی هم گذاشته شوند و کالبد و جسد بی‌تحرک و جامد تو را به غسلخانه ببرند و آن روز تو هیچ قدرتی بر جسدت نخواهی داشت، دیگران تو را می‌شویند.

آن روز خواهد آمد که تو را کفن بپوشانند و لباس‌های فاخر و زیبا را از بدنت بیرون کنند و تو را در حفره تنگ و تاریکی که داخل قبر (لحد) است بگذارند، راستی آن روز برق و روشنایی را فراموش کن، که حتی روزنه‌ها و سوراخ‌های کوچک را با خشت و گل می‌بندند، دوست و برادر و حتی همسر عزیزت را که در تمام سختی‌ها با تو همراه بود تو را تنها خواهند گذاشت (حتی از قبر و جسد تو می‌ترسد) پس از اینکه چاله قبر را از خاک پر کنند همه با زبان می‌گویند خدا رحمتش کند و تو می‌مانی و تنهایی قبر، تو خواهی بود و اعمالت، تو و نکیر و منکر، تو و تو.

پس از آن، چند روز فاتحه‌خوانی، حتی در همان فاتحه‌خوانی که برای روح مرحوم تو گرفته‌اند، از بدی‌های تو و از تقسیم مال تو، سخن خواهد بود. بعد از آن نیز تو را فراموش خواهند کرد اما تو اینک به حال و اعمال خود گرفتاری، آنجا آتش سوزان را خواهی دید یا باغ‌های سرسبز و خرم را، اگر بد باشی، آنجا گریانی، به تو خواهند گفت این را با دست خود کاشتی، و اگر خوب و نیک باشی سعادت‌مندی.

راستی، آن روز خدا را چه جوابی خواهی داد وقتی از عمر تو سؤال شود؟ به زیانت که بر علیه تو گواهی می‌دهد؟

به اعمال سیاهی که برای رسوایی تو بلند می‌شوند؟

به تمام جوارحت که برای نابودی‌ات دست به یکی می‌کنند.

آری، آن روز خواهد آمد، مرگ خواهد آمد و تو را علاج و درمان پزشک نجات نخواهد داد و گریه دوستان و خانواده نیز کاری نخواهد کرد. بیدار شو، که ساختمان، پول و پارتی، مانع رسیدن مرگ نخواهند شد، شاید فردایی نباشد، چه می‌دانی که این کتاب را تمام نکرده، بمیری. به سوی امور خیر و طاعات بشتاب، قرآن نور و روشنایی قبر است و نماز راه سعادت و خوشبختی است، بر فقرا ببخش که در بانک آخرت ذخیره خواهد شد، رکعتی نماز مقبول برای سعادت آخرت کافی است.

چقدر می‌خواهی زندگی کنی؟ هفتاد سال؟ هشتاد سال؟ نود سال؟ صد سال؟ دویست سال؟ هزار سال؟ پس از آن چه؟ پس از آن مرگ و فنا شدن، پس از آن... قیامت.

آن گونه که ملک الموت بر بالین دیگران آمده بر بالین تو نیز خواهد آمد و زندگی هر قدر ادامه داشته باشد با مرگ پایان می‌پذیرد. همه خواهند مرد، صالحان و فاجران، متقین و مذنبین، پهلوانان و ضعیفان، ترسوها و شجاعان،

دوستداران دنیا و دوستداران آخرت، صاحبان همت‌های عالی و کوتاه‌فکران، همه و همه خواهند مرد:

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ [الرحمن: ۲۶].

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ [آل‌عمران: ۱۸۵].

ای غافل، پس بیا بنگر که همگان به سوی او رجوع می‌کنند و تو غافلی، غیر از تو همه راه توبه را پیش گرفته‌اند و تو همچنان بر تکبری، راستی تکبر با چه کسی؟ با پروردگارت؟ با او که تو را از نیستی خلق کرد؟ بر نمازی که نمی‌خوانی و اگر می‌خوانی با سستی و بعد از وقت؟ به اعمالی که سراسر ریا است؟ به روزها که سحرش با حرام و افطارش با غیبت است؟ به اظهار محبتی که با رسول می‌کنی و به سنت‌هایش عمل نمی‌کنی؟ به دعایی که بر زبان جاری می‌کنی ولی به قلبت نمی‌رسد؟ راستی حریفتم بس عظیم و قدرتمند است.

هادم اللذات

این همان لحظاتی هستند که بارها و بارها علما از آن سخن گفتند، همان لحظاتی که قرآن بر وقوع آن تأکید می‌کرد،

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ [آل‌عمران: ۱۸۵].

مرگ یعنی، پایان همه خوشی‌ها و لذت‌ها، همه رنج‌ها و مصیبت‌ها، پایان همه امیدها.

گمان کن که ملک الموت روح تو را از کالبد خارج کرده و اکنون جسدی بیش نیستی، تو را غسل داده و اهل و عیال بر تو گریه می‌کنند. تو نیز گریه آن‌ها را می‌بینی و می‌شنوی اما قدرت بر تکلم و حرکت نداری و چند ساعتی دیگر تو را به سوی قبرستان می‌برند جایی که از آنجا نفرت داشتی و فرار

می‌کردی. ولكن قبر انتظار تو را می‌کشد و آن چاله را برای کسی دیگر بجز تو حفر نکرده‌اند. اولین چیزی که بر ذهنت خطور خواهد کرد تنهایی و بی‌مونس بودن است، دیگر دوستی نیست با تو سخن بگوید و تو همواره با او مزاح کنی، به کنار تو بنشینند و تو را از تنهایی برهاند. و به راستی که تنهایی سخت است و بدتر از آن اینکه، همیشگی باشد.

آری، می‌شود همه این مصائب پیش رو را سهل کرد، به گونه‌ای که دیگر در قبر احساس تنهایی نکرد و از سؤال فرشته‌ها و تاریکی و عذاب قبر در ایمن بود، و این نیز ممکن است که انسان با خود ساختمان و ثروت به داخل قبر ببرد که بالاترین ثروت و دارایی ایمان است و بهترین مونس یقین به رحمت‌های خدا بعد از مردن است.

و امروز می‌توانی هر کاری را انجام دهی، هر معصیتی را مرتکب شوی، هر مالی را غصب کنی و کسی مانع نشود و تو را تعقیب نکند دستور قتل هر انسان بی‌گناهی را صادر کنی و از تو کسی سؤال نکند، مال هر یتیم و مستمندی را بخوری و کسی مقابل تو نباشد، هر جنایتی را مرتکب شوی و در پی تو نباشند ولی مرگ پایان همه قدرت‌هاست.

﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ﴿١٩﴾ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ ﴿٢٠﴾ وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ ﴿٢١﴾ لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴿٢٢﴾﴾

[ق: ۱۹-۲۲].

اگر بگویند فردا خواهی مرد، چه می‌کنی؟

اگر ثروت و ساختمان‌های یک شهر را به تو ببخشند آیا خوشحال می‌شوی؟

اگر تو را حاکم آن مملکت قرار دهند آیا قبول می‌کنی؟
اگر بهترین لحظات و خوش‌ترین برنامه‌ها را اجرا کنند شاد می‌شوی؟
اگر بهترین غذا و خوردنی‌ها را برایت آماده کنند می‌خوری؟
اگر بهترین فیلم و موسیقی را بیاورند گوش می‌دهی؟
اگر بهترین سیما و چهره را به تو عطا کنند در آینه به آن می‌نگری؟
گمان کن مرده‌ای اهل و فرزندان بر تو گریه می‌کنند.
گمان کن در غسلخانه مرده‌شور تو را غسل می‌دهد.
گمان کن بر تو سدر و کافور می‌ریزند و تو را خوشبو می‌کنند.
گمان کن لباس‌های تنت را کنده و کفن سفید بر تو انداخته‌اند.
گمان کن تو را در تابوت گذاشته و چهار طرف آن را گرفته و به سوی قبرستان می‌برند.

گمان کن امام بر تو نماز میت می‌خواند و آخرین تکبیرات را ادا می‌کند.
گمان کن تو را در قبر گذاشته و خشت بر دروازه آن می‌گذارند.
گمان کن بر تو خاک می‌ریزند.
گمان کن اینک در قبر تنها و بی‌کس در تاریکی آن مکان دراز کشیده‌ای.

گمان کن اینک نکیر و منکر از تو سؤال می‌کنند.
یقین کن که این سلسله کارها و عملیات را روزی تجربه خواهی کرد
همان گونه که دوستان تو جلوتر از تو و پادشاهان و قدرتمندان تجربه کردند
و ما هر روز به این اصل مکتوب نزدیکتر می‌شویم. قدم به قدم، سال به سال،
ماه به ماه، هفته به هفته، ساعت به ساعت و ثانیه به ثانیه و تمام،

﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلْقِيكُمْ﴾ [الجمعة: ۸].

اولین شب قبر

دوست عزیزم: تو بیشتر از دو شب را در زندگی‌ات تجربه نخواهی کرد، شبی با خانواده و دوستان در خنده و شادمانی و در صحت و سلامتی، در خوشی و سرخوشی به خنده و قهقهه. و شب دیگر، اولین شب قبر، که در خوف و هراس در سؤال و جواب، شب تنهایی و بدون همراهی زن و فرزند، آری اولین شب قبر، شبی که کمر علماء ربانی و بزرگان را خمیده و مایل کرده و قلبشان را به تپش واداشته، شبی که انبیاء و فرستادگان خدا را به شکایت و زاری و انابه کشانده، شبی که اگر تو را ترساندند و اعمال را نپذیرفتند، بیچاره و بدبخت شدی. شبی که سرنوشت دایم تو را مشخص می‌کنند. شبی که صبح آن قیامت است و طلوع خوشید دیگری را در بر ندارد.

«إِذَا أُمِّسَيْتَ فَلَا تَنْتَظِرُ الصَّبَاحَ وَإِذَا أَصْبَحْتَ فَلَا تَنْتَظِرُ الْمَسَاءَ».

«گر شب کردی به انتظار صبح مباش و اگر صبح کردی به انتظار شب

منشین».

اولین شب قبر، شب وحشت یا شب راحت

شبی که دیگر مؤذن برای نماز صبح اذان نخواهد نگفت. دیگر از ندای: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» خبری نیست، شبی که مؤذن صبح آن اسرافیل است و چون او ندا برآورد استخوان‌های پوسیده بلند شوند و به دربار و مقام رب العالمین درآیند.

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا﴾ [الکهف: ۹۹].

آری نماز و روزه تمام شد، دیگر سحر و افطاری وجود ندارد.

آیا تا به حال قبری دیده‌ای؟

نام این مکان قبر است به این جا گور نیز می‌گویند.
این جا موطن و منزل علما و جاهلان، ثروتمندان و مستمندان،
مستکبران و مستضعفان، پادشاهان و رعایاست.

این جا مکان عبرت و هادم اللذات است.

این جا پایان خنده‌ها و قهقهه‌ها و پایان فریادها و جنگ‌هاست.

این جا جولانگاه حشرات و کرم‌هایی است که از بدن انسان تغذیه
می‌کنند.

این جا آتش جهنم و عذاب است.

این جا بهشت و نعمت‌های فراوان است.

این جا محل وعظ و اندرزگوی ساکت است.

این جا مکان نسیان و فراموشی است که دوستان فراموش می‌شوند.

این جا فرش آن خاک و ساکنان آن جسدها و کرم‌ها هستند.

این جا کسانی محتاج به یک رکعت نماز و محتاج به یک عمل خیرند.

این جا خانه اکرام و یا خانه عذاب است.

این جا آخرین منزل دنیا و اولین منزل آخرت است.

این جا پایان و انتهای همه آرزوهاست.

این جا درس است، فکر و اندیشه است.

این جا قبر است، مکانی که از آن نفرت داریم و غافلیم، آری این جا قبر
است.

راستی آیا تا به حال قبری دیده‌ای؟ آیا تاریکی آن را احساس کرده‌ای؟ آیا
از وحشت آن خبر داری؟ آیا تنگی آنجا را سنجیده‌ای؟ آیا کرم‌ها و حشرات آن
را مشاهده کرده‌ای؟

یاد کن روزی را که همه عزیزان را فراموش کنی.
یاد کن روزی را که ترازوی عدل الهی نصب شود و تو را با اعمالت به
آنجا ببرند.

یاد کن روزی را که به تو بگویند از پل صراط عبور کن.
یاد کن روزی را که تو را به نام پدرت صدا کنند تا از تو حساب و کتاب
بگیرند.

یاد کن روزی را که مفاصل از هم جدا شده و صدای وحشتناک غرش
جهنم قلب را از جا بکند و موها را سفید کند.

یاد کن روزی را که از قبر غبار آلود و عریان، با چشمانی خیره بلند شوی.
یاد کن روزی را که پرونده تکمیل شود و اسباب قطع شوند و تو بمانی و
در مقابلت پروردگاری عظیم، جبار و قدرتمند.

یاد کن روزی را که صدا زده شوی و جز تو کسی دیگر بلند نشود، ضعف
آن روز، شدت ترس و خوف آن مکان را فراموش مکن.

یاد کن روزی را که از تو درباره عمر سؤال کنند و اگر تو را بگویند این
همه احسان کردم، چگونه شکرگزاری کردی چه جوابی خواهی داشت؟

﴿وَأَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا
تُنصَرُونَ﴾ [الزمر: ۵۴].

مرگ

انسان از مرگ فرار می‌کند و چون مریض شود از ترس اینکه مبادا بمیرد
سریعاً خود را معالجه می‌کند، جایی که احساس می‌کند بوی مرگ می‌آید
آنجا پا نمی‌گذارند، ولی مرگ از راه دیگر وارد می‌شود و هر قدر زرنگ باشی،
مرگ از تو باهوش‌تر است هر اندازه گردن کلفت و مایه‌دار باشی او کارش را

می‌کند. او هزگز درب خانه‌ای را به نیت اجازه گرفتن نمی‌زند و هیچ حجاب و دیواری مانع ورود او نمی‌شود و بدل هم قبول نمی‌کند، کفیل نمی‌خواهد، رحم بر کوچک و بزرگ نمی‌کند. پول و ثروت انسان مانع از کار او نمی‌شود رشوه قبول نمی‌کند، پارتی و سفارش کسی را نمی‌پذیرد.

لذتها را از بین می‌برد و عمل انسان را قطع می‌کند، او حق است، او مهمانی است که بی‌خبر بر صاحبخانه وارد می‌شود. لبخندها را بر لبها می‌خشکاند، قهقهه را در گلو خفه می‌کند، مقام و پست را به دیگران می‌دهد، انسان را از ثروتش جدا می‌کند، کالبد را از حرکت باز می‌دارد، گردن‌کشان را گردن می‌زند، دوستان را جدا می‌کند، فریادها را ساکت می‌کند، برنامه‌ها و برنامه‌ریزی‌ها را به هم می‌ریزد، شرارت، قلدری، زورگویی و ستم‌ها را پایان می‌دهد.

مرگ حقیقتی که از آن هم فرار می‌کنم، شربتی که طعم آن را گناهکاران و فرمانبرداران چشیده‌اند، کاسه‌ای که از آن انبیاء و رسل نوشیده‌اند، حقیقتی که منکرین خدا و دوستان خدا به آن اذعان کرده‌اند. حقیقتی که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و از آن فرار کرد:

﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ﴾ [الجمعه: ۸].

آری، او شما را ملاقات خواهد کرد هر جا که باشید، هر شخص زنده‌ای بر او گروه دیگری گریه خواهند کرد و هر نام‌آوری فراموش خواهد شد. هر کرسی خالی و هر منصبی واگذار خواهد شد، دوستان، برادران، همسایگان، زن و فرزندان، ترک خواهند شد. دست و پاهای متحرک، بی‌حرکت و لباس‌های زیبا و قشنگ بی‌صاحب خواهند ماند و زنگ (الرحیل، الرحیل) کوچ و خداحافظی نواخته خواهد شد و طوفان مرگ برنامه‌ها و امیدها را با خود خواهد برد و پرونده اعمال (نیک و بد) بسته خواهد شد.

پرده کنار زده خواهد شد و حجاب برداشته می‌شود، آیات قرآن تعبیر خواهند شد، شیرینی زندگی، تلخ و یا تلخی آن شیرین خواهد گشت. قطار زندگی متوقف و سفر پایان می‌یابد و جا و مکان مشخص خواهد گردید و وعده‌های الهی متحقق خواهند شد، روح فرمانبردار جسد نخواهد بود، آری آن روز خواهد آمد و حتماً خواهد آمد.

آرزوها نابود، بناها خراب و بدن‌ها زیر خاک پوسیده خواهند شد چهره‌ها و محاسن از هم پاشیده و بدن‌های معطر به لاشه‌های گندیده و طعمه کرم‌ها و حشرات خواهند شد.

از مردگان بپرسید

با شما چه کردند؟ رخ زیبا و صورت نورانی شما را چه شد؟ اجسام نرم و لطیف شما کو؟ خاک و حشرات قبر با آن‌ها چه کردند؟ دندان‌های سفید و زیبای شما کجاست؟ و چشمان درشت و موهای براق و پرپشت شما را چه شد؟ افکار و سیاست و سواد و مدیریت شما چه شد؟ نعره و فریاد، امر و نهی، زورگویی و باج‌خواهی شما کجاست؟ درختان میوه‌دار، لباس‌های نرم و حریرین شما را چه شد، عطرها و خوشبویی‌های که بر جسم و جانتان می‌مالیدید بوی آن‌ها کجاست؟ لباس‌های زمستان و تابستان شما، غرش فریاد شما را چه شد؟ کجاست آن روز، که شما جواب سلام انسان‌های مستمند را نمی‌دادید؟ کجاست سفره‌های رنگین و ملون شما که با تمام اشتها و لذت می‌خوردید؟ کجایند زنان زیبا و نوازشگر شما که متملقانه دست و پای شما را مالش می‌دادند؟ کجایند؟ ماشین‌های مدل بالا که کوچکترین خراشی را بر بدنه آن‌ها تحمل نمی‌کردید؟ کجایند فامیل، قوم و قبیله بزرگ شما که بدان‌ها افتخار می‌کردید؟ کجاست دست‌های

قدرتمند و فولادین و کوبنده شما که استخوان و دنده‌های مستضعفان و ضعیفان را درهم می‌شکست؟ کجاست اسلحه و تفنگ و خشاب‌های پر شما که به ناحق بر سر و بدن انسان‌های بی‌دفاع خالی می‌شد. راستی کجاست امید و آرزوهای شما؟ کجاست ...

جزیره وحشت

دنیا با تمام رنگ و آرایش و زینت خود بر ما روی آورده است. به گونه‌ای که دین و آخرت را به متاع کم آن فروختیم، حب آن را طوری نوشیدیم که در جزء جزء بدن و رگ‌های ما جاری شد، به عمر کوتاه، به پول و دلار آن، به رنگ و روغن و ماشین زیبا و به ساختمان‌های مرمرین آن، دل بستیم به شیرینی و برق کالای آن فریب خوردیم، به خوشی و لذت آن دل بستیم، به وعده آن امیدوار شدیم، با ساز آن رقصیدیم، با لقمه حرام او خود را از مهر پروردگار محروم کردیم و منکر آن را لیبیک گفتیم، به مقامش توجه کردیم، برای به دست آوردن آن خون انسان‌های بی‌گناه را ریختیم و به عیش گذران آن فریب خوردیم، ساختمان و بنای آن، درختان و سرسبزی و نه‌رهای آن، فرزند و قدرت و مقام او چشم دل ما را نابینا کرد به گونه‌ای که هیچ چیزی را به غیر او ندیدیم و این عجزه هزار داماد ما را از پروردگاران دور کرد. در گناهان غرق شدیم، شیطان ما را فریفت، خدا را به تمسخر گرفتیم، به خاطر رضایت نفس خالق را ناراضی کردیم، به خاطر زندگی چند روز، زندگی دایم خود را نابود کردیم، به خاطر عیش دنیا، عیش عقبی را از دست دادیم، به خاطر شادی دوستان و فرزندان خود را از شادی آخرت محروم کردیم. وا اسفا، یا حسرتا، وا ندامتا، افسوس و صد افسوس که هرآنچه را که باید می‌کردیم نکردیم.

تا کی غفلت

آیا صدای مرگ را شنیده‌ای و قبر را دیده‌ای، دوستان و خویشان خود را با دست‌های تشییع کرده‌ای و مرگ آن‌ها را نیز مشاهده کرده‌ای، که چگونه از قصرها به قبرها انتقال یافتند، از نور منزل به ظلمات قبر، از آغوش گرم خانواده به آغوش کرم‌ها و حشرات سکنی گزیدند، از بسترهای نرم به خاک خشن قبر منتقل شدند، از کنار شما به جوار مردگان کوچ کردند. روزی کنار قبرشان فریاد بزن و از آن‌ها بپرس، از لشکر و دارایی‌شان سؤال کن، از زبانی که با آن حرف می‌زدند بپرس از چشمانی که با آن لذت حاصل می‌کردند، از زور و قدرت آن‌ها، از خشم و غرش آن‌ها بپرس، از زبان چرب و سخنور آن‌ها، از تکبر و باد گلوی‌شان سؤال کن. حتماً با آه و حسرت خواهند گفت: ما فریب خوردیم، ضرر کردیم و غافل ماندیم.

پس دوست عزیز! تا کی در غفلت و اعراض از الله؟ تا کی فرمانبردار شیطان و نفس بودن، آیا وقت آن نرسیده که قلب سخت را به توبه نرم کنیم؟

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ﴾

[الحديد: ۱۶].

موت فقط یک بار بر تو نازل می‌شود، مال، جوانی، مقام مانع او نخواهند بود، قطار توبه را سوار شو قبل از اینکه از ایستگاه دور شود.

از آن روزهایی که از عمرت گذشته و به آنچه خدا داده است مغرور مباش، که بقیه عمرت نیز بدین‌سان خواهند گذشت و نکند خواب باشی و زمانی بیدار شوی که دیر شده است. چون انسان بمیرد از خدا درخواست بازگشت می‌کند و جواب می‌شنود.

﴿كَلَّا أَنهَا كَلِمَةً هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾
[المؤمنون: ۱۰۰].

پس ای دوست عزیز: همین امروز، نه، همین ساعتی که این قسمت را مطالعه می‌کنی، برخیز و از صمیم قلب و با اصرار به سوی خدا برگرد و بر معاصی گذشته و عمری که بیهوده ضایع کرده‌ای استغفار کن و بر استغفارهای گذشته نیز استغفار کن که بسیاری از توبه‌ها و استغفارها، خود نیاز به معذرت‌خواهی دارند.

استغفار ما از حنجره پایین‌تر نمی‌رود تا به قلب برسد. استغفار می‌کنیم در حالی که قلب ما مملو از کینه است. استغفار می‌کنیم در حالی که به دنیا فکر می‌کنیم، با زبان استغفار می‌کنیم در حالی که قلب ما از این رجوع و استغفار بی‌خبر است. خداوند با کسی سر دشمنی ندارد، همه گناهکارانی که توفیق عبادت از آن‌ها سلب شده و امراض بر آن‌ها هجوم آورده و از تنگی رزق شاکی‌اند و غم و اندوه و مصائب آن‌ها را در بر گرفته، نتیجه بذری بوده که خود آن‌ها کاشتند:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾
[الشوری: ۳۰].

آری، عاقل سریع درک می‌کند، می‌فهمد، جبران می‌کند، فریب نماز خواندن، روزه گرفتن، زکات دادن و حج را نمی‌خورد. و تو نیز شجاع باش، بترس از اینکه به دنیای اندک مغرور شوی، اگر آخرین نفر دنیا باشی موت تو را در می‌یابد. افسوس و حسرت بر آن روز که موت برسد و توبه نکنی، افسوس بر تو که به توبه دعوت شوی و اجابت نکنی، به راه خدا فراخوانده شوی و توبه نکنی. هیچ عاقلی به خاطر دنیا آخرت خود را ویران نمی‌کند پس همین اکنون برخیز، مستحکم و قوی، با اراده و همت بالا، با یقین کامل، به سوی دوست مهربان و منتظر خویش برگرد. مطمئن باش که

بهترین لحظه زندگی تو فراق و دوری از معصیت است، لحظه دور گذاشتن دوستان بد، و بهترین لحظات لحظه سجود و رکوع توست. لحظه دعا و لحظه انجام عمل خیر و مواسات با برادر مسلمان است، بهترین لحظه، لحظه ایست که دعای تو را بپذیرند و نام تو را در لیست بزرگان و شاکران بنویسند. در لیست کسانی که چون چشم فرو ببندند با محمد رسول الله ﷺ و صحابه مصافحه و روبوسی می‌کنند:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا ﴿١٩﴾﴾
[النساء: ۶۹].

در لیست کسانی که نعمت‌های بهشت، نهرها و جویبارهای غسل مصفی و شیر و حورالعین در انتظار آنهاست. پس آماده باش، خود را با عطر ایمان معطر و با لباس تقوا مزین و با آب توبه و انابت شستشو و با اعمال صالحه آرایش کن و کمر با کمر بند طاعت ببند که ملاقات نزدیک است. هر آن بیم آن است که تو را پادشاه پادشاهان به حضور بطلبد و زینده نیست که غبار آلود و آشفته به حضور او حاضر شوی، و بترس که با این هیبت تو را قبول نکنند. چگونه است که در مهمانی دوستان با لباس منزه و تمیز حاضر می‌شوی ولی به بارگاه او بدون آمادگی قدم می‌گذاری.

راه بس خطرناک و رفتنی است و شیاطین در کمین، موعد قیامت نزدیک و میزان نصب شده و احوال عظیم و زلزله قیامت نزدیک است:

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ﴿١﴾ وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿٢﴾ وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ﴿٣﴾ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ﴿٤﴾ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ﴿٥﴾ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَلَهُمْ ﴿٦﴾ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾﴾ [الزلزلة: ۱-۸].

«چون زمین به سختی به لرزه انداخته شود و سنگینی بار خود را بیرون می‌افکند و انسان می‌گوید (وای) زمین را چه شده، در آن روز خبر خود را باز می‌گوید زیرا پروردگارت به او پیام می‌دهد. در آن روز مردم دسته، دسته بیرون می‌آیند تا نتیجه اعمال خود را ببینند و هر شخصی ذره‌ای کار نیک کرده باشد آن را می‌بیند و هر شخصی ذره‌ای کار بد کرده باشد آن را خواهد دید».

این کلام، کلام و خبر پروردگار است. تو آن روز کجا فرار می‌کنی؟ و به کدام یک از فامیل و خویشان پناه می‌بری و کدام زمین را برای پنهان شدن انتخاب می‌کنی؟

ای نفس

چقدر از تو خسته شدم، چقدر وادارم کردی به خاطر تو مشکلات را متحمل شوم. به خاطر اشتباه تو زندگی را بر خود تنگ کنم، به خاطر پوشیدن و سیر کردن شکم و عیاشی تو مرتکب ربا، نزول و کلاهبرداری شوم، خواب و راحت را ترک کنم، حرام و حلال را فراموش کنم، شب و روزم یکی شود، سرما و گرما را حساس نکنم.

ای نفس، با گناه و وسوسه مرا هلاک کردی، از رحمت‌های خدا محرومم کردی. از بهشت جاوید و از نعمت‌های آن و از رضای پروردگار، دورم کردی. ای نفس، تا کی، تا کی، افکار و عمر عزیزم را به خاطر لذت تو صرف کنم و به خاطر تو باید در جهنم و عذاب الهی گرفتار باشم، با لهو و لعبت سعادت آخرتم را نابود کردی، باعث شدی از جمع‌آوری توشه آخرت باز مانم و به آتشی بسوزم که توانایی آن را ندارم مگر غیر از این است که از پوست و خون و گوشت هستم، چقدر تحمل دارم؟ ای نفس، ای ظالم، ای دشمن

خدا، بیچاره‌ام کردی، ذلیل و خوارم نمودی، حسادت و سخن‌چینی را یادم دادی و سوسه‌ام کردی تا آبروی برادر مسلمانم را بریزم، و سوسه‌ام کردی جان برادر مسلمانم را بگیرم.

آه، ای نفس اگر تو نبودی همه انسان‌ها با هم برابر بودند.

اگر خواهشات، لهو و لعب تو نبود، دزدی و غارت نبود.

اگر تمنا و زیاده‌طلبی تو نبود، و برادرکشی و غارت، فریب و کلاهبرداری نبود.

خود را مسلمان می‌دانی در حالی که اسلام از تو بیزار است، چگونه مسلمانی که با موسیقی هیجان زده می‌شوی ولی کلام و سخن پروردگار تو را تکان نمی‌دهد، پند می‌شنوی بیدار نمی‌شوی حق را می‌شناسی تابع آن نمی‌شوی، قرآن کلام خدا را تلاوت می‌کنی و قلبت همچنان سنگ است، نماز می‌گذاری ولی از فحشاء و منکرات باز نمی‌آیی؟ آه، آی متکبر مغرور، از کاروان نیکان و بندگان مخلص خدا دورم کردی به گونه‌ای که راه را گم کردم و اثری از آن کاروان نمی‌یابم لطف و نظر پروردگار را از من جدا کردی به گونه‌ای که هرچه دعا می‌کنم، تأثیری ندارد. دنیا را شیرین و محبوب جلوه داده‌ای به گونه‌ای که حرام آن بر ذائقه‌ام تلخ نیست. وا اسفا، که جایگاهت زیر پا بود و من تو را بر دیده گذاشتم. تا کی؟ تا کی باید جور و جفای تو را تحمل کنم؟

ای نفس توبه کن و به سوی پروردگارت برگرد.

ای اماره سرکش، تمرد را کنار بگذار، تمنای داشتن ساختمان‌ها و ثروت و دارایی را فراموش کن. اگر دیگران تو را نمی‌شناسند من تو را می‌شناسم می‌گویی توبه کردم، کجاست نشانه توبه و برگشت تو؟

می‌گویی پشیمانم و نادمم، کجاست اشک ندامت و اثر پشیمانی؟

می‌گویی منم، فقط من، در حالی که تو هیچ نیستی، قدر و منزلتی نداری و بی‌جهت خود را بزرگ و اعمال خود را پیش مردم مهم می‌دانی. هرگز تو را قانع نیافتم و هرگز سیر نشدی.

می‌گویم طاعت و بندگی، می‌گویی فردا، می‌گویم نماز صبح، می‌گویی کمی خواب.

می‌گویم صدقه، می‌گویی ندارم. می‌گویم روزه می‌گویی طاقت ندارم. می‌گویم جهاد، می‌گویی می‌میرم، می‌گویم مرگ و قبری در پیش است. می‌گویی هنوز فرصت هست. می‌گویم توبه و انابت می‌گویی هنوز زود است. وای بر تو. کی اشک ندامت و توبه را بر گونه‌ات ببینم؟

احوال غرق‌شدگان

من از غرق‌شدگان در دریا و آب سخن نمی‌گویم، سخن از غرق‌شدگان در دریای گناه و معاصی است، از کسانی که شبانه فیلم و سریال‌ها را دنبال می‌کنند و نماز صبح را در خوباند، کسانی که در مساجد جبین و پیشانی‌شان به سجده و کمرها را به رکوع خسته می‌کنند ولی بیرون مددکار شیطان‌اند، از کسانی که نام هنرپیشه‌ها، بازیگران، رقاصان و زنان آوازه‌خوان را حفظ‌اند ولی از نام و لقب سید البشر و از سیرت او و اصحاب و ازواج‌اش غافلند.

ای مسکین غرق در گناه تو کیستی؟

آیا می‌دانی تو خدایی را نافرمانی می‌کنی که اولین و آخرین اوست، قادر و تواناست و هیچ امری به غیر اذن او انجام نمی‌گیرد. ای ضعیف ناتوان، تو پروردگاری را نافرمانی می‌کنی که او پادشاه قادر و تواناست.

ای مکتبر مغرور، بترس که او کلامت را می‌شنود، جایگاهت را می‌داند
سر و نجوایت را می‌شنود و آگاه به همه احوالت است:

﴿يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾ [البقرة: ۷۷].

چگونه است که اعمال و کردار ناشایست خود را از بندگان می‌پوشی و از
او که رب و پروردگار بندگان است حیا نمی‌کنی؟ نظر و نگاه بندگان را بزرگ
و نظر پروردگارت را کم اهمیت می‌دانی، راستی اگر او خشم گیرد کدام
آسمان تو را می‌پوشد، کدام زمین به تو جا و مکان می‌دهد و کجا ایمن
خواهی بود؟

مگر او نبود که از عدم خلقت نمود، لباس نداشتی تو را لباس پوشاند
گرسنه بودی سیرت کرد، تشنه بودی آب به تو عنایت کرد؟

چگونه نعمت را با کفر جواب می‌دهی، بخشش و عطا را با گناه و
معصیت؟

در ملک و زمین و زیر آسمان او، زندگی می‌کنی از فضا و هوا و از سفره
او می‌خوری و ناسپاسی و نافرمانی او را می‌کنی؟

می‌خندی، شاد و سرحالی، به عیش و لهو و لعب مشغولی و بالای سرت
رب و پروردگارت خشمگین و ناراض است؟ آیا راضی می‌شوی در ملک و
خانه تو، در حریمت، علیه شخص و نفس تو توطئه شود و تو آرام باشی؟ ولی
خود در ملک خدایت به معصیت مشغولی. گناه می‌کنی و به رحمت او
امیدواری:

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ [الجنائیه: ۲۱].

آیا نمی‌دانی که موت را سكرات و قبر را تاریکی و میزان را دقت و حشر را احوال است و تو در دنیا در امتحان و آزمایش الهی قرار داری و هر امتحانی را مردود شدن و خسارتی است؟

گمان می‌کنی آنانی که گناه نمی‌کنند قادر بر انجام آن نیستند؟ اگر امروز برنگردی پس کی برخواهی گشت؟ آن روز که بخواهی و نتوانی؟ آن روز که بگویی:

﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۷].

پس جواب آید:

﴿أَخْسَوْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ﴾ [المؤمنون: ۱۰۸].

خفه و ساکت! برگشتی نیست. دنیا زود و سریع می‌گذرد، مال آن زایل می‌شود، از حلال آن حساب گرفته می‌شود و بر حرام آن عذاب است. کودک آن جوان و جوان آن پیر و عمر فنا می‌شود.

روزها سریع یا دیر می‌گذرند، با شادی باشند یا غم، با اطاعت یا معصیت، با فقر یا ثروت. دنیا محل ممر است نه دارالمقر، چون لباس کفن را پوشیدی و پرونده بسته شد همه آرزوهای دنیوی و دارایی موجود از تو باز می‌مانند و چون پلک فروبندی قبر به تو خواهد گفت: من خانه تنهایی و تاریک تو هستم اگر با طاعت و آمادگی آمده‌ای خوشا و مرحبا به آمدنت و اگر با معصیت و گناه آمده‌ای وای بر تو.

از کنار قبر عبور می‌کنی و او با زبان بی‌زبانی تو را وعظ می‌کند، ولی تو نمی‌شنوی، دوستان را بر دوش می‌گذاری، در چاله گور تنها دفن می‌کنی و بر فراق آن‌ها اشک می‌ریزی و خود پند نمی‌گیری.

به خاطر انجام کارهایت صبح زود برمی‌خیزی ولی به خاطر فرض الهی از خواب بر نمی‌خیزی، از مراقبت و نظارت کارفرما بیم داری ولی از مراقبت و نظارت خدا نمی‌ترسی. به هنگام انجام کارهای شخصی دقت داری و چون به نماز

می‌ایستی خمیازه داری، منزل و خانه خود را آینه‌کاری و رنگ‌آمیزی می‌کنی و از تعمیر خانه آخرت و قبر غافل‌ی.

از هاویه و جهنم نمی‌ترسی، از سلب شدن ایمان قبل از موت، از سوء خاتمه، از روزی که قلب و زبان بر تو خیانت کنند و تو بر فراش مرگ بخواهی شهادتین را تکرار کنی و نتوانی و ربا، نزول و گناه، دیوار بین تو و کلمه توحید قرار گیرند.

روزی عمر ابن عبدالعزیز از قبرستان برمی‌گشت رو به دوستانش کرد و گفت: قبر چیزی گفت آیا می‌خواهید برایتان بازگو کنم؟

یاران گفتند: آری، فرمود: قبر گفت کفن‌ها پاره شدند بدن‌ها تکه تکه شدند، خون‌ها خشکیدند، گوشت‌ها خورده شدند، انگشتان از دست و مچ جدا شدند و مچ‌ها از ساق و ساق از آرنج و کتف جدا شدند و کمرها شکسته، دنیا بقای آن کم و عزیز آن ذلیل و جوان آن پیر و زنده آن می‌میرد. چقدر از اجساد سالم متحرک و چهره‌های بشاش و نورانی و زبان‌های سخنور که امروز بر زمین، زیر صدها خروار خاک خوابیده‌اند و بر اوقات از دست داده شده نالان و پشیمان‌اند.

چقدر از ثروتمندان که به صدقه نیازمنداند چه فرش‌های ابریشمی که به جای آن‌ها بستری از خاک و سنگ فرش شده است. روزی هارون الرشید از بهلول نصیحت خواست، بهلول گفت: کجاست پدر و آباء تو و کجایند قصر آن‌ها و کجاست قبر آن‌ها؟

هارون گفت: این قصر آن‌هاست و آن قبرشان.

بهلول گفت: آیا این قصرها نفعی به آن قبرها می‌رسانند.

کاش به جای وسعت این قصرها قبرهایشان نیز وسیع بود.

ای ساکن فردای قبر، و ای انسان غافل

چون بر قبر وارد شوی ملک الموت گوید ای فرزند آدم کجاست گوش تو که بشنوی؟ و کجاست چشم تو که ببینی؟ زبانت که زبان‌درازی کنی؟ مال و دارایی تو چه شد؟ تو دنیا را جمع کردی یا دنیا تو را جمع کرد؟ دنیا را ترک کردی یا دنیا تو را ترک کرد؟ از خاک بلند شدی و به خاک برگشتی، بدون گناه متولد شدی با بار گناه مردی. ضعیف و ناتوان و گریان وارد شدی با تکبر و غرور از دنیا رفتی.

و ای انسان آزاد و عاقل به خاطر چه کسی قبر و عذابش را فراموش می‌کنی؟ به خاطر دوستانت و رفقای سوء و بد که قبرشان از تو جدا خواهد بود و دور و بر تو را خلوت خواهند کرد؟ به خاطر منافقان و زناکاران، ظالمین و رباخواران، نماز خود را ضایع می‌کنی:

﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْأَحْلُقُومَ ﴿۸۴﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿۸۵﴾ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ ﴿۸۶﴾ وَلَا كِنَ لَا تُبْصِرُونَ ﴿۸۷﴾﴾ [الواقعة: ۸۳-۸۵].

و این مرگ است هادم اللذات، نابودکننده لذتها، مفرق جماعات، یتیم‌کننده دختران و پسران، روز فراق و جدایی. روز فریاد و سکوت، روز گریه‌گریه‌کنندگان و شادی‌کنندگان، روز عقاب، روز پاداش، روز حساب، روز سخت‌ترین احوال، خلاصی یا عقاب، روز تکه شدن جگرها، روز نجات یا گرفتار شدن. چه روزی است روز مردن؟ بکوش و بکوش که امر خطیر و راه طولانی و دشمنان زیادند و دوستان کم، روزی که طومار اعمال پیچیده شود و میزان نصب و پل لغزنده شود و بدبخت آنکه این روز را فراموش کند و شهوات او را مجذوب خود کنند، بر گناهان اصرار ورزد و فراموش کند که در دارالامتحان است و زمانی به هوش آید که دیر شده و عذرها را نپذیرند و فرصت‌ها را بگیرند.

داستان ماهی کوچولو

روزی ماهی کودک خود را نصیحت می‌کرد می‌گفت: مادرم، هرگز بالای آب و بر سطح دریا شنا مکن زیرا آنجا موجودی به نام انسان وجود دارد، او با تورهایی مشبک ماهی‌ها را شکار می‌کنند و چون به منزل بردند شکم آن‌ها را پاره می‌کنند بر آن‌ها نمک و ادویه پاشیده و با روغن داغ می‌پزند و یا بر سیخ زده و روی آتش بریان می‌کنند، ماهی کوچولو که گوش او به این نصیحت‌ها بدهکار نبود خود را به سطح دریا رساند لحظاتی بعد خود را درون تور شکارچی‌ها دید، چون از دریا جدا شد به اطراف می‌پرد و همه آن نصیحت‌های مادر را یقین کرد. پاره شدن شکم، نمک و ادویه، روغن و سیخ و آتش و بریان شدن.

آری: داستان انسان نیز این چنین است، انبیاء و علماء، انسان‌ها را از حوادث بعد از مرگ باخبر می‌کنند و انسان توبه نمی‌کند. چون بمیرد و به برزخ رود همه آنچه را که پیامبران در دنیا بدان انداز می‌کردند یقین می‌کند.

هر آغازی را پایانی و هر قوتی را ضعفی است و هر حیاتی را مرگی. پس بخوان و یقین کن که خواهی مرد و تو را از قصر به شکم قبر می‌سپارند.

﴿أَيُّنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾

[النساء: ۷۸].